

بزرگه در کلکتہ می آید

بازن در این کتاب

که دارند وقت بسیاری نموده اند شاید شاید از حرارت در روز قمر مستند ^{بسیار} یافتند
 نیافتند و ذکر این همه مراتب مفصلاً بمقام خود خواهد آمد و آنرا در باب مذکور
 که در کلکتہ دیده شده در بلادی دیگر مثل بصره و بوشهر و بناور فارس و محال و جده
 و یدیه فته است چه در کلکتہ در اوایل او اوسط و او اخر ماه بعدی شدت دارد
 که اکثر جهازات بزرگ را مغلطائیده است و هندیان این حالت را در نجاست و با
 گویند چه بعدی تندی آید که هیچ تیر سے بان نمیرسد و در فصل زمستان نسبت
 بایام تابستان و باران سردتر می آید و گاه باشد که در تمام فصل زمستان دیده
 نشود و از جمعی مؤمنین بنگاله شنیدیم که بگلی متفق اللفظ بیان نمودند که هفتاد
 سال قبل ازین این سروبان نبود و مثل سایر بناور همیشه تا اینکه در سنه یکصد
 و پنجاه و هجری یاد و سه سال پس و پیش که ضبط آنرا درستند هشتاد و شش سالی بزرگ
 شد که در آن سال قطره از آسمان بر زمین نیامد و آب و در خانه گنگ که از یک طرف
 میگذرد و در بیامی پیوندد بالمره خشک شد که در او قطره نماند بحدیکه مردم از تیر
 رو و خانه خاک شونی میکردند و هر کس چیزی بدست می آمد چند روز حال بدین منوال
 گذشت که ناگاه از ورپا شور این سر شروع با بدن کرد و در آن اثنا صدای
 از ورپا برخاست که در تمامی بلدان بنگاله علی قدر سافتیم آن صدا پیچید و همان وقت
 نیز در سر کسب که بقدره و دست سپید کس که بطول رو و خانه خاک شوسے

در این کتاب در این باب

میگردند غرقه بحر فنا گردیدند و در وقت آمدن بلندی آب را بقدر دو سه نیره
 بیان می نمودند و از آن روز این شهر می آید و گیر سبب عقلی این معلوم نشد
 و از دانشمندان نیز چیزی نشنیدیم و اما آنچه بخاطر قاصر میرسد این است که چون
 در کلکته بخلاف سایر بنا در عرب و فارس بیشتر بهوای جنوبی و مشرقی است
 و بهوای مغربی نیست مگر در زمستان و اغلب بهوای مشرقی و جنوبی پشت
 می آید و در یا بسمت جنوب کلکته واقع شده است و در آن اوقات آب بواسطت هوا
 بیشتر و تند تر بیاید چنانکه در بصره و بناور فارس که بندت بهوای مشرقی از دریا
 می آید آنروزه از سایر ایام زیاد تر است و شاید در سالیان زمان هم همین نحو
 بوده است و حکایت معتبرین بنگاله افسانه سنی باشد و ازین است که در زمستان
 نیست وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ **فصل سلاطین کبان** را بعضی از صحاب سیرته تن
 شمارند و بر بنی اسکندر رومی را که از بطن ناهید دختر فلیقوس رومی و از
 دارا بوجود آمد نیز از کبان گیرند و ذواتن حساب کنند گویند دارا دختر فلیقوس
 که در جباله او بود بسبب گند دهن نزد پسر ستاد او حامله بود و انظار
 نکرد و در روم علاج دهن او را با سکنده روس که بفارسی میرا گویند کردند
 و بعد از آن فرزند بوجود آمد و باین سبب او را اسکندر نامیدند که مخفف اسکندر روس
 باشد و در میان او ایالات ژند گویند و گویند اسکندر مغرب است و بسبب آمدگی
 بند

کتاب شهر

در بیان احوال

بعضی از صحاب سیرته تن
معدوم است
بند

پیشانی از وطن عربان اورا ذوالقرنین گفتند و یونانیان اسکندر فلیسوس
 بنام جداوری او گویند ^{مغنی} و فلیسوفش نیز خوانند معنی بسیار دانا و بروایت ایشان
 پادشاه سفاک بی باکی بود و عالم ^{مستخر} نمود با حمله اول کیانیان کیقباد نسیره
 منوچهر پیشدادی است و کی معنی پادشاه بزرگ مرتبه باشد دوم کیکاؤس بن
 کیقباد سوم کیخسرو چهارم کراسپ پنجم کشتاسپ بن کراسپ ششم بهمن بن
 اسفندیار هفتم بهای بن بهمن هشتم داراب بن بهمن نهم دارا بن دارا دهم اسکندر
 بن دارا بنجو که گذشت و او از روم آمده دارا را مغلوب و مقتول و کیان را
 مستاصل و خود مدتی در ایران سلطنت نمود و بعد از مدتی دیگر رومیان و یونانیان
 فرمان فرما بودند تا ظهور اردشیر ساسانی و کیانیان را بعمارت شوشتر
 التفاتی بود و چون آب کرن بکار زراعت نمی آمد قنوات بسیاری از کلو کرد
 احداث نمودند که آب آنها بدو قریه از قریه ای بعیده شوشتر گشوند و چون بدو قریه
 و مزارعان آب آن قنوات دران قریه زراعت صیفی بعمل می آوردند و در
 حوالی شهر باغ و بوستان نبود و رودخانه از حوالی شهر تخمیناً نیم فرسخ دور
 بود و مردم قریه و قوافل کبشتی از رودخانه عبور نمودند و باین سبب از قمت
 بسیاری می کشیدند تا اینکه دارای آن که نهر در این راه ابدان نمودند در حجت اتمام
 یافت و در این دارا یا تمام آن کوستید و آنچه از میان شهر بجزایر میسر

بزرگترین اولاد
 و کشتی او در قاسم
 اول در حوالی بوده است

ذکر در ایران و بند شیراز
 و شاهپردان شوشتر
 معنی کابله یعنی حوی
 ما زیر زمین کابله
 یعنی آبش با پای
 روان شود

جاری ساخت و این قبل از ظهور سکنه در ذوالقرنین بوده است و در آن ایام
 بنحویکه احوال آن شهر را نوشته اند از تماشای بلدان عراق و فارس
 ممتاز بوده است تا اینکه بیرون رود و در خانه عمیق و آب از شهر منقطع گردید
 و باین سبب مزایع فاریابی موقوف و آن قنات هم با برگرودیدند و کسی
 بحال آنها التفات نمود و فحط و غلامتولی شد. ^م تسکنته متفندق گردید
 و احدی از ایشان باقی نماند و سالها سالی دراز بین منوال خراب
 و دیران بود حتی بحی الارض بعد موتها و در شوش نیز در اغلب از منته که
 به بے آبی گذشت و سیکرد و نرخ غلات گران و اطعمه کمیاب و مدار زراعت
 به باران که در اکثر سنین نیز خشک سالی است و قوت مردم مختصر است با
 از بلاد قریبه با بنج جلب نمایند خرمای از بصره و برنج از جوزبه و رام هرگز
 و گندم و جو از ذرفول و کت یاری و اگر آب بهر سده که شروع مافی توانند کرد
 گندم و برنج و سایر حبوب نیکو بعل آید و در زراعت برکت و برنج بسیار است
 و زمین آنجا بحدی سبک است که یک کاه شخم توان کرد و قوت آن مانند انگور و جوزبه
 و انار و مرکبات و سایر ثمار از فواکه عراق بحجم پست تر و از تمامی عراق عز
 و بعضی بلدان فارس بهتر اند و قسماً از خواص آنجا است که در شهری مگر
 نمی شود و تمام عالم که قلم بصره می رسد از آنجا می برند و اینکه در آنسینه

فردوسی در این
 ایام
 افسوس می خورد

قلم

وزبان زدم مردم قلم و اسطی است و آسپ شتر سے بوده است قریب بشو شتر
 و بعضی برانند که همان شوش است و برخی واسط را از مضافات آهواز که
 سه منزلی شو شتر است میدانند و بعضی میان کوفه و بصره گفته اند و این بصواب
 اقرب است و نمک شو شتر از نمک اکثر محالک ممتاز است بنایت لطیف و شور
 که در تلخی نیست اگر در طعام زیاد ریخته شود و بخلاف نمک سایر مالکن
 که اگر زیاد از آنچه باید در طعامی ریخته آن طعام تلخ گردد و ماهیت نمک
 شو شتر کهن آب است که هرگاه از روی آب گرفتند در عرض یک ساعت
 مانند سنگ سخت گردد و مکرر کوبیده آن بقند مکرر شسته شده است
فصل شو شتر از بلاد عظیمه و کما بیش دوازده هزار خانه دارد در آنجا
 ساکن اند و در اعصار سابقه ازین بیشتر بوده است از جانب مشرق
 متصل است بجهال نخت یار سے و از جانب مغرب بعراق عرب
 و خوزستان و از جانب شمال بعراق عجم و از جانب جنوب بفارس
 می پیوند و مانند طرف زرور و وسط این بلاد بهشت بنیاد واقع شده است
 و چون آب کرن از ابتدا الی الان همیشه فاصله میان عراق عجم
 و فارس است و در عهد ملوک طوایف سلاطین عراق و فارس همین آب
 کرن را بین المملکتین فاصله داشته اند و در عهد سلاطین کیان و بعد از آن

نمک

حدود شو شتر

نیز از رود
 و کلبه

کہ رودخانه بطرف مغرب شہر بفاصلہ بعید می جاری بود اصل شہر داخل فارس
 بوده است و اکنون کہ رودخانه بطرف مشرقی شہر افتاده است اصل شہر
 داخل عراق عجم است و شہر اکنون پنج دروازه است دروازه کرکر
 دروازه زنفول دروازه عسکر دروازه مافاریان دروازه آدینہ
 و لول شہر از قلعه سلاسل است الی مقامی کہ مشہور است با نام زادہ عبد اللہ
 و عرض آن از دروازه آدینہ است الی دروازه کرکر کہ ذکر ہر یک ازینہا
 بمقام خود خواہد آمد و سابقاً قنبر کلک و قایع نگار گردید کہ مدتہا
 شوستر خراب و ویران و غیر مسکون بود تا ظہور دولت ساسانیان
 ساسان ہر وزن آسان گداو گدا پیشہ را گویند و چون نسب ایشان
 با ساسان بن بہمن بن ہفتمہ یار کیانی می پیوندند اورا جمعی از درویشانیان
 بزرگ کردہ بودند با ساسانیان مشہور شدند و نخستین ایشان اردشیر است
 کہ بابک نامی از امر اسے اردوان اورا پرورش کرد و بنام او مشہور شد
 واروشیر در ۹۶۰ پنجم از ششصد و نود و شش ہجرت کرد و خروج کرد
 دوم شاپور بن اردشیر سوم ہرمز بن شاپور چهارم بہرام بن ہرمز پنجم
 شاپور بن ہرمز ملقب بذوی الککات ششم یزدجرد از احفاد شاپور
 ہفتم بہرام بن یزدجرد ملقب بہ بہرام گوشتم یزدجرد بن بہرام ہشتم

شاپور پنجم
 شاپور پنجم

فیروز بن یزدجرد دهم قباد بن فیروز یازدهم کسری نوشیروان ملقب بعباد
 دوازدهم هرمز بن نوشیروان سیزدهم بهرام چوین چهاردهم خسرو پرویز بن
 یازدهم آذرمی دخت بنت خسرو پرویز شانزدهم یزدجرد بن شهیار آخرین
 ایشان بود که در طلوع طلسم لوامی اسلام دولت او سرنگون و منتقض
 گردید و آرد شیر بابک بن ساسان که بر تخت سلطنت قرار گرفت اولاً که
 بخت بر نفع ملوک طوائف بست و مداین را طرح ریخته مقرر سلطنت کرد و ایشان
 مقهور گردانید و بعد از آن بفرک تجدید بنامی شوشتر افتاد و از هر جایی جمعی با نجا
 کوچانید و حکم فرمود تا خانه بسازند و درین باب تشدد بسیار نمود و در اندک
 زمانی عمارات و برج باروی شهر با تمام رسیدند و مرکوز او چنین بود که با این
 و بنه در بیان که انحال زیر پل و زخول در اقع است بعضی رو و خانه تیار و
 بنا نماید تا آب بر تفع گردد و بنهر در بیان بسیاری شود از اجل فرصت نیافت
 و در گذشت باز مردم بهمان مشقت و سختی روزگاری بسر میبردند و درین
 فتره اعراب از بادیه حرکت کرده آمدند و در آن ایل خراسان بتاختند و انواع خرابی
 در آن بلاد نمودند کسی نبود که از آنجا آعراب بپوشه نیاید باشد و قیصر نیز
 فرصت یافته بر بعضی بلاد ایران تا تحت آورد و از خرابی و ویرانی آنچه
 توانست کرد و تا اینکه نسیره آرد شه شالو که در صیغرس سلطنت
 بعد از قباد

طریق ساسانیان
 خستین پادشاه از

طالع
 طالع
 سرگز
 از او که از کوه
 از او که از کوه
 از او که از کوه

شاه پادشاه چین
 از ساسانیان و دولت
 حکم بود

و در هر تانیت و شب خون خلقی عرضه تیغ بلا و شمشیر کشیدیم و میگردید و در اسیران را
 سوراخ کرده دور و بر ایشان ^{از} پندیر می بستند و به راه می بردند و میگردیدند
 و این سبب عرب او را زوی الاکتان گویند و بعد از قلع و قمع اعراب و
 قیصر کمربسته او را منقلب و لیسیر کرد و بایران مقید داشت و پس از آنکه او
 و مصادره بار و فرسوده اگر نجات خود را میخواسته ممالکی را که از قلمرو من خراب
 کرده بسازد چون شاهپور را بعمارت و آبادی شوشتر غیبی موقوف بود و قیصر
 التزام نمود که ابتدا شادروان شوشتر را بسازد و چنان کن که در حوالی شهر زرع
 تواند کرد و قیصر چون بر جان خود امین گشت بعلاده جان بخشی نوید تاج بخشی
 نرسد شتام نموده بفرمود تا مهندسان و معماران دانشمند با فرزندک از روم
 و فرنگ بیایند و مال و خزاین بسیاری برای این کار بیاوردند و مهندسان
 بعد از آنکه ترازو سے آب را بر آوردند و نمودند و دیدند که بسبب بسیاری رودخانه
 و شدت بحیران آب ساختن شادروان محال و زمین رودخانه را سنگ
 نمودن که دیگر باره عمیق نشود ممکن نیست مگر اینکه آب را اولاً بطرفی
 دیگر جاری نمایند که آب از رودخانه منقطع گردد و بعد از ساختن زمین
 رودخانه و شادروان باز آب را باین طرف سر دهند و آن رخنه را ببنده قلمرو

مکرر این اندازه میگیرند
 قلمرو من
 و در هر تانیت و شب خون خلقی عرضه تیغ بلا و شمشیر کشیدیم و میگردید و در اسیران را سوراخ کرده دور و بر ایشان پندیر می بستند و به راه می بردند و میگردیدند
 و این سبب عرب او را زوی الاکتان گویند و بعد از قلع و قمع اعراب و قیصر کمربسته او را منقلب و لیسیر کرد و بایران مقید داشت و پس از آنکه او و مصادره بار و فرسوده اگر نجات خود را میخواسته ممالکی را که از قلمرو من خراب کرده بسازد چون شاهپور را بعمارت و آبادی شوشتر غیبی موقوف بود و قیصر التزام نمود که ابتدا شادروان شوشتر را بسازد و چنان کن که در حوالی شهر زرع تواند کرد و قیصر چون بر جان خود امین گشت بعلاده جان بخشی نوید تاج بخشی نرسد شتام نموده بفرمود تا مهندسان و معماران دانشمند با فرزندک از روم و فرنگ بیایند و مال و خزاین بسیاری برای این کار بیاوردند و مهندسان بعد از آنکه ترازو سے آب را بر آوردند و نمودند و دیدند که بسبب بسیاری رودخانه و شدت بحیران آب ساختن شادروان محال و زمین رودخانه را سنگ نمودن که دیگر باره عمیق نشود ممکن نیست مگر اینکه آب را اولاً بطرفی دیگر جاری نمایند که آب از رودخانه منقطع گردد و بعد از ساختن زمین رودخانه و شادروان باز آب را باین طرف سر دهند و آن رخنه را ببنده قلمرو

بله کارها را از حد گذرانند
 بد قیصر
 بد قیصر گاه در آن

وانشاء ان فرنگ روم باين قرار گرفت که از زیر کوهی که بقعه سید محمد کلاه
 واقع است و آب رودخانه از زیر آن کوه بطرف مغرب شهر خارج بود
 رخته نمایند که رودخانه بطرف جنوب میل نماید و چنان کردند که از زیر کوه
 مذکور آبی بند قیصر که در او زده فرسخ کامل است بکنند بر میدند و آب را بدان
 طرف سرداوند تا شاه دروان و بند میران تمام شد و هنوز آثار کندن در اطراف
 رودخانه الی بند قیصر نمایانست و این اول خطائی بود از مهندسان نخستین
 قدسی از رومیان بایران پس مردمان قیصر شروع بکار نمودند و قیصر
 بقدری بود که از مالک روم روزی هزار گوسفند و شبی هزار گوسفند روانه نمایند
 که در کردن هر یک بقدر طاقت آن قدسی از طلا یا نقره یا مس یا آهن باشد
 که هر صبح و شام دو هزار گوسفند میبردند و بشیر آنها نوزده و یک و کل تر
 میکردند و بکار می بردند گویند شاہپور بقیصر فرمود کلی که درین کار
 بمصرف میبرد میباید از خاک قسطنطنیه باشد قیصر بفرمود تا بعباده آنقدر
 خاک بیاوردند و در خارج شهر بختند که تا حال تنها عظیم از آنها هست
 و کوزه گران از آن خاک ظروف کلی بسازند و در روز کاران باقی خواهد بود
 با بخل نوزده و یک را بشیر گوسفند میبردند سنگهای بزرگ گران که بجز التیاس
 بکار میبردند و در بطوق آهنین بکند گریسته از دهنه آنها را بآن الی رسیدن

گران
 که کثیره جزا

توضیح
نقص

بیک ترازو فرس کرده و بسبب آب کرده رخنهای سنگها را استوار کردند
و باین سبب آنرا بند میزان گویند و شادروانی بهین اساس بعضی رودخانه
کشیدند و پل عظیم بالاسی شادروان برای سهولت تردد انسان و حیوان
و نهایت استواری بساختند و آن رخنهای را که از زیر بقعه سید محمد کرده بودند
از بهین نوره با شیر گوسفند و شرب بهمان دستور سد و نمودند و آب را باین
طرف با اعمال سرداوند و چنان کردند که چهار دانگ آب برود و قدیم از زیر پل
سیکدشت و دو دانگ آب بروخانه کرکر از بعضی فرجهای قیصری برای
مصرف باغات بطرف جنوبی شهر جارسه بود لهذا در دهی را که بر رود قدیم بود
چهار دانگ و دهی را که بر این رود بود دو دانگ نام نهادند و باغات و بنا
بعل آوردند و ذرع صیفی آنقدر بعل آمد که تا بلاد بعیده از شوش ترفیت
و چنان آباد شد که صحرای عسکر و اراضی در این را بزمین بهینو تشبیه نمودند
و تا حال بهمان اسم منمشی است و حق اینست که بند میزان قیصری عجب بنا
ستحکم است که تا حال خللی بآن راه نیافته است و متورخان در وصف شادروان
شوشنر و بند میزان مبالغه بسیاری نمودند و گویند در عالم بناسی
از آن محکم تر نیست شادروان بضم وال ابجد سرایرده و فرس منقش و
بساط گرانمایه را گویند و چون زمین رودخانه را بر سیابی از سنگ رخام فرس

تدبیر ساختن شادروان
ضم کسر معنی شادروان
مذکور است

کرده بودند شادروان گفتند و بعضی جدول و راه رو آب هم بنظر آمده است
 مشهور است که کار پردازان قیصر بعد از آنکه بر آوردن خرج شادروان و ساختن
 زمین رودخانه را نمودند دیدند که خزاین قیصر و فابا تمام آن کار نمی نمایند و از
 کار پر آزار است هرگز دور که یک روز کار کرد و روز دیگر طاقت کار کردن
 نداشت و هر چه اجرت را زیاد می نمودند سودی نمی بخشید عقلا می روم را
 بخاطر رسید که معجونی منقوی مفرح مرکب از فواکه و اجزای حیوانی و نباتی برآ
 بخربک و داعی کارکنان تربیب دهند که آن کار باسانی و صرفه با تمام رسد
 و عم عالی مقدار علامه سید عبداللہ طاب ثراه بدین نحو نسخه نوشته است
 برگ گل رخسار یک طبق گل شمشیرک ابرود و شاخه بادام چشم و دودانه زنبق بینی
 یک جزو یا قوت ^{انوار} زبانی لب دودانه پسته خندان دیان یکدانه مروارید با سفینه
 دندان بست و هشت دانه عنبر استهب خالی لا اقل یک جزو ترنج عنقب یک جزو
 سنبل الطیب زلف دو دسته انارین پستان دودانه صدق سینه یک لوح
 خمیره صندل شکم یک قرص نافه مشکین ناف یک جزو گل غنچه نازک یک جزو
 یا سمن ^{بست} سرین یک بغل یا پی سقنقور ساق و ساعد چهار جزو
 قصب الذریره انگشتان بست عقد عناب سر انگشتان بست دانه قندکر
 غشوہ ^{بست} آنقدر که اجزای را شیرین کنند انتی کلامه رحمة الله علیه

معجون مفرح

قیصر را نیز این را می ستخسین افتاده فرمان داد که همچون تمام اجزای از رسم ثنا
 فرنگی کلغزار و شاهان ترومی مهر طلعت سبر و زینار و مطربان خوش
 بار بزرگوار با باده ناب و نقل و مزه و طعابهای خوش گوار بر سر کار حاضر
 و آماده داشتند و صلوات در دادند که هر کس درین کار زحمت روز را بر خود
 هموار نماید شب بوصول این قمر طلعتان و هم اغوشی این سر قیامتان
 مسرور خواهد گردید و اجرت را نیز مضاعف نمودند مردم از اطراف و جوانب
 آنقدر بزدور رسد آمدند که باندک زمانی آن کار پرازار با انجام رسید و از
 خزاین قیصر هم چندان خرج نشد چه هر چه در روز عمله و کارکنان برسم
 اجرت باز یافت می نمودند شب بان غارتگران عقل و هوش میدادند
 و صبحی باز آن زر بر سر کار قیصر می رسید و مجمع آن قمر طلعتان کنار رود خانه بود
 و باین سبب آن رود را رود ما هپارگان گفتند و کنون از کثرت استعمالی
 به ما فاریان رسیده است و لفظ ما فاریان معرب ماه پارگان است
 موافق ضابطه عربیت که پ و کات فارسی در عربی نیست العظیمة فی الله
 روزی احوال فرنگ آن بوده است و کنون عظمت و شوکتی که در محروم
 هندوستان خاصه در مملکت بنگاله این فرقه را بهم رسیده است خلاصه
 آن بر مستتبجان اخبار پویشیده نیست بیت کسے رارسه کبریا و منوی
 بیروان

یک مضمون
 شکر سلطان
 سیدی سلطان
 پیغمبر
 معنی خداوند است

که ملکش قدیم است و ذلتش غنی؛ مجملآ اینکه بعد از تمام بند و شاد روان
 و پهل شاه پور قبصر را نوازش نموده رخصت انصاف داد و در میان با و طمان
 خود مراجعت نمودند بعضی را از آب و هوای شوشتر خوش آمده از قبصر اجازت
 خواسته در آنجا ماندند و از آنجا کارهای غریبه و آثار عجیبه بظهور رسید
 از آنجمله قریب بچشمه آب گرم که چشمه است در دو فرسخی شهر بطرف شمال
 و آب آن چشمه بسبب مجاورت کوکریا سیبی دیگر از سیاه پد ام گرم میماند معده
 نقره پیدا کرده بودند که در سالی مبالغ بعمل می آمد و جوی معتدبه بسر کار شاپور
 میدادند و خود در میان هم صاحب دولت و ثروت گردیدند اما احدی از
 فارسیان را بان کارخانه راه نمیدادند و خود همه کار را بنفس خود مستوجب بودند
 و کنون آن مکان و طریق به بد آورده بر کسی معلوم نیست دیگر دیبا
 شوشتری که از چینه جوزق قلبلب بعمل می آوردند و قلبلب درختی است که
 بهندی آنرا آگه میگویند در اراضی بنارس و کهنه دیده ام اطبا سے
 بندوستان کل آنرا در بعضی معاجین و نمکهای مرکبه که از براسه قوت
 باضمه دفع ثقل و گرانی سده مفید باشد داخل نمایند و در حرارت آن
 مبالغه بسیاری مینمایند و معمول اطبای ایران نیست بگر شیری که از آن
 درخت در وقت شکستن ساقه آن بعمل می آید اصحاب کیمیا و جویسین

صنایع فرنگیان
در شوشتر

و همی لغوی آید

از برای کشتن بعضی فلزات آنرا بکار می برند و مشهور است که منبه قلب را
زومیان با بعضی آرد و به طبع سید اوند که برشتن می آید و اکنون آن نیز منسوخ
و کسی علاج رشتن آنرا نمیداند و اما دیبا پارچه بود که از حریر نخالغن بمراتب نرم تر و
آنرا بزوسیم و نقوش بدیع و دلکش می بافتند و در آن زمان مخصوص دستار
ملوک و سلاطین بود و بخوبی آن پارچه مثل زرد و همه جا بلغا و شعری شیرین
هر چیزی را که خواسته اند در تعریف و زیبایی آن مبالغه نمایند تشبیه بدیبا
شوشتری کرده اند و عبدالواسع جبلی که شاعری از ارکان بوده است در
قصایدی که بحدیج سلطان سخنر و دیگران گفته است در اکثر مواضع خوبی رخسار
یار و طراوت و رنگینی بهار و مجلس بزم پادشاه عدالت شعار را تشبیه بدیبا
شوشتری کرده است چنانکه در مدح سلطان عبدالصمد گوید بیت
گوید در آفرین تو هر روز مدحتی آراسته بگونه دیبا می شوشتری به در جانی دیگر
در مدح معشوق که بیان رخساره و زلفین او را میکند گوید بیت که از سنبل
ججایی بر فراز پرتیان پوشد به که از عنبر نقابی بر طراز شوشتر بندد و فقط
اما صیه رضوان اللهم علیهم لفظ سابریه را که در بعضی احادیث اهل بیت
صلوات اللهم علیهم وارد شده است به ثیاب منسوبه ایشا همی تفسیر نموده اند
ظاهر اینکه همین دیبا شوشتری است چه اختر مع این پارچه بخوبی که گذشت

مشهور است که
منبه قلب را
زومیان با بعضی
آرد و به طبع سید
اوند که برشتن می
آید و اکنون آن نیز
منسوخ

از رومیان در عهد شاه پور واقع شد و پیکر دولاب رومی است که چرخ
 آب نیز گویند که بسهولت و آسانی بی اعانت آدم و حیوان آب را از قعر زمین
 با وج برین میسرساند و تا آوانی که این خاکسار از آن بلده برآمد مبدود از آن
 دولابها در بعضی باغات طرف کرکری بود حالیا شنیدیم که آنها هم بالمره بایر و اثر
 از آنها نیست و پیکر عمل آتشبازی است که رومیان را رسم بود در شب اول
 تشرین الاول که ابتدای سال آنهاست هر کس در خانه خود علی قدر
 مراتبم بر پشت باها آتشبازی می کردند فارسیان نیز به متبع آنها
 در شب اول فروردین ماه قدیم آن رسم را جاری داشتند و حال مومنین بهمان
 قانون در شب نوروز که تحویل آفتاب بحال است هر کس در خانه خود بر پشت بام
 چراغان و آتشبازی دارد و این پل قصه همچنان بحال خود به قرار بود تا اینکه
 در عهد دولت بنی امیه شیب خارجی خروج نمود و شوش را مقرر سلطنت
 خود گردانید مگر عساکر از دمشق و شام بجنب او آمدند و مغلوب گردیدند
 تا اینکه نوبت دولت بعبد الملک بن مروان بن الحکم رسید او حجاج بن یوسف
 ثقفی را از جانب خود والی عراقین و خراسان گردانید و حجاج بالشکری
 انبوه بر او رانده شیب تاب مقابل او نیاورده محصور شد و هر روز با سپاه
 خود از شهر برآمده با حجاج محاربه می کرد و شب بشهر بر میگشت

روز سه بهادت سمود آخر روز از جنگ گاه بر میگشت دوران روزها
 آب رودخانه طغیان نموده بود شبیب بتماشای سیلاب بکنار پل اسپ
 میراند سبکی از حمله بر یاد یافی سوار پیش روی شبیب میرفت اسپ شبیب
 بان مادیان رغبت نمود او بدین اسپ زد زبان میل کشیده مرد و مرکب
 پیرو برودخانه پریدند و غرقه بحر فتا گردیدند صبحی حجاج داخل شهر گردید و سپاه
 حاجانگاه داشت که مردم ولایت متفستده برپاکنند انگاه مردم را بجا دادند
 و اعانت شبیب سعادت کرد رعایا بزبان نیاز مندی عرض کردند که ما را
 از شبیب آمدن او خبری نبود در نیم شب خود با سپاه بیحد و مزناگاه داخل
 ولایت شد و ما را قدرت محاربه و بیرون کردن او نبود حجاج این معتمد
 قبول نمود و بفرمود تا پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بر کشتی
 عبور نمایند تا دیگر کسی بنجبر داخل ولایت نگیرد و فرمان بران بدان نحو کردند
 و آنچه ان خراب بود تا فتح علیخان آنرا تعمیر نمود چنانکه در محل خود ذکر آن خواهد آمد

فصل در بیان آب و هوای شوش شرق اوست که آن آب و هوای
 مقامی و منزله دیگر است که هر چه او هم قلم در آن وادی نیز عنانی و بی سیر
 کند و در خصایص حمیده آن اطناب نماید ناگفته بماند تا چون این بی مقدار را
 موطن آن بلده فخره است از اطناب احترام نمودم که ستم ظریفان حمل

بر مبالغه و حب الوطن و اخلاص این خاکسار نمایند پروا نایان اخبار و سیر
 و ره نوردان ممالک بحر و بر بهتعلام و مستقر پوشیده و مخفی نیست که قطعه
 ایران که در وسط اقلیم رابع افتاده است بالذات اشرف و عادل و بالعرض
 احسن و اکمل معموره عالم است بیان خوبی آن قطعه بهشت نشان گذشته
 از آنست که بحر بر آید و عراق بحجم نسبت بمالکی دیگر از آن سرزمین بخوبی آب و
 هوا ممتاز است و مکر صاحبان امراض فرسوده را که اطباء از معالجه آنها مایوس باشند
 از عراق عجم بشوشتن نقل کرده اند و بعد از چندی بی دوا و معالجه شفا یافته اند
 پس ازین حیثیت بهتر از عراق عجم است هر گاه این مقدمات را مسلم دانستیم
 بدلیل التزامی آب و هوا شوشتر در حفظ صحت و زوال مرض بهتر از تمام
 جهان خواهد بود و الحق آن سرزمین را در تکمیل نفوس و ابدان اثری تمام است
 و کسی تا مشاهده نکند تصدیق این مقدمات برود و شواست هوایی بآن لغات
 و نزاکت اعتدالی آبی بآن عذوبت و گوارائی در کمتر بلدی از بلاد
 ایران توان یافت چه هوا جنوبی و مشرقی را در حریم حرم آن شهر را ہی
 نیست و بجز هوای شمالی و مغربه هوای دیگری آید و بیک نسبت
 می و زو از باد های تند و طوفان نام و نشانه نه فصول از به منسوق و مضبوط
 بحدی است که در روز اول هر فصل از فصول بر هر وضع و شریف و انا و نادان

تغییر فصل واضح می گردد و بالخاصه هوا نشاط آمیز و در تمام عمر
 سکنه آن دیار به حال که باشند خوشوقت و شادمان و طرب انگیزند
 و موافقت هوا با مزجه غرب از هر دیار که وارد شوند و مردمان سکنه و بومی
 یکسان است بیماری تب و امراض معمولی بقلّت و امراض مزمنه خبیثه معدوم
 و نایاب اند بسا از معتمنین و مردمان کهن مثال دیده شد که نام خاکشی را بگوش
 نشنیده اند و اگر احیاناً حمیات سهله العلاج عارض گردند بجزد مفارقت تب
 و زوال مرض در عرصه سه چهار روز مزاج بقوت اصلی برمی گردد و با و طاعون
 کس ندیده و نشنیده است و در تواریخ نیز بنظر نرسیده است که طاعون یا وبا
 در شوشتر شده باشد یا از بلاد قریبه در آنجا سرایت کرده باشد همیشه اغذیه
 قویه ثقیله غذای آن مردم است و بی اعتدالی که سکنه آن بلد در غذای نمایند
 در خور حوصله مردم هیچ مملکتی نیست و بسبب نیکوئی آب و هوا باعث
 انحراف مزاج از اعتدال نمی گردد و جوهر هوا گرم و تر که بر دو کیفیت
 موافق روح حیوانی است و آب کربن که مردم از آن می آشنند هر چه آن
 سبب از جبال بخت سبزی است حوالی زاینده رود و در همان و جراتا شوشتر
 میان جبال کوه کیلویه و بخت سبزی بر کوه و کمر بشدت جبارتی است و چون
 اطباء در شهرین آب نوشیده اند از بعد منبج و کثرت و غزارت و شدت
 میگرددی

جریان بر صخور و جبال و صفای لَوْن و سبک و وزن و سردی در آب شوشتر
 همه موجود اند و هر قدر که از خوردن غذا گران میسر سیده باشد با شامیدن
 یکجوره آب زایل میشود و معمولست که در تابستان بسیار گرم در آخر روز
 آبار را بکوزهای سفالین کرده بر پشت باهما میگذارند که آفتاب آنها را
 زیاده تلطیفی نماید بجز غروب آفتاب و رسیدن نسیم شمالی بهر شب سردی شود
 که بیکجوره سیر نتوان خورد و سلاح و آهن بهر چیز افتاده بماند و در آنجا
 کارگرنیست اگر چه در زیر زمین مدفون باشند و نمک کوبیده در هیچ فصلی نم
 بر نمیدارد و فصل بهار شوشتر در خوبی و رنگینی طاق و درالسه و افواه شعرا
 و ادبا عالم مثل زما فاق است کما قال الشاعر بیت همه عالم بهار شوشتری
 سیر گاه تدر و کلب درمی به از شروع فصل بهار تا آخر موسم بهوای نشا
 انگیز و زیدن میگیرد که فرج و سردی و بختیار بر مزاج بهر شیخ و شاب از
 خواص و عوام مستولی میگردد و تمام آن ایام را با باغ روسی و سیر سبزه میگذارند
 و حرکات طفلانه چند از ریش سفیدان و معمرین بحکم طبیعت سر میزنند که در سایر
 اوقات از مثل آن حرکات کمال تماشایی دارند و در دیوار و زمین اطراف شهر
 فرسخ و فرسخ از گل رنگین و شقایق و زنبق و لاله و تله برگه و سبزه خدا آفرین
 رنگ نگارستانان چین است و جانوران شکاری را از چرنده و پرنده

رنگارنگی محرم این دور

دران سبزه زار بهشت آثار مست و مد هوش و مرغان خوش الحان از
 جوش گل در سجان در جوش و خروش بی شائبه اعراق ناظر را چنان بنظر می آید
 که دران دشت هر قدر که چشم کار کند فالین کشمیری گسترده اند نسیم سحری عبرت آفرین
 و غنچه لغشان و دران سبزه و صنایع و شریف بی باوه ناب سرخوش و پایی کوبان
 نظم سحر گاهان نسیم آهسته خیزد؛ چنان که زبرگ گل ^{شکل} نسیم زریزده؛ بجنبانند
 اگر آینه آب؛ از ان جنبش نیفتد عکس از تاب؛ بوی گل سوری بهار نارنج
 و باغ فلک را معطر گردانیده و ابر بهاری مانند دایه مهر بان با پستانهای پر شیر
 بر سبز اطفال چین سایه گسترانیده است نظم چین را ابر آزار سے نوازده؛
 بارانی که خاکش گل نسازد؛ ترشح های ابر از هر کناری؛ بود چند آنکه بشاند عبارتی
 افسوس افسوس چه دستم که کار باین شکل شد و یادگی که اکنون کشیده است
 خوابشید و شبم و جان خو گرفته بان هوا و آب را باین آب و هوای دوزخ مثال
 کلکته و حیدرآباد و باین زهرنا کامی بایدش ساخت و کلکته که بلا تکلف
 شهر است همین فرزند برهوت بلکه اسفل درک جمیم پرورده کنار اوست حکیم
 بیت نه درست اینک با گردون ستیزم نه پاسبی اینک از دوران گریزم؛
^{چاه} ^{پایه} ^{مواقت}
^{محلان} ^{اعتبار}
^{اصابت}
^{محلان} ^{اعتبار}
^{اصابت}
^{محلان} ^{اعتبار}
^{اصابت}
^{محلان} ^{اعتبار}
^{اصابت}

حاکمیت حضرت
 نفاذ و اجرا
 به روح

بموقع خود می آید در اینجا عشان خامه را تا بیدیم با لجه اگر هم شمنند زیرک جهان دیده
 آفاق گردیده در آن بلده رسیدی و از اجلی فرصت یافته بر آینه بخصویات
 وجهات ر دولت آن بر کل جهان و تمامی ربیع کشفون آگاه گشته و نسیم ما قال
 بدیت چنگد از آب و درایش همه سیم در قم به و مد از پرده خاکش همه دایم تدویر
 کنون با لبه سر سخن سستین در رسم ترا و ماغ ناظرین را معطر در روح مستعین را تازه
 در گردانم کما قبل بیت **اعِدْ ذِكْرَ نَعْمَانٍ لَنَا إِنَّا ذِكْرُهُ هُوَ الْمِسْكُ**
مَا كَرِهْتَكَ يَتَضَوَّقُ فصل تابستان شوشتر از یکین پاس روز گذشته هوا شروع
 گرمی میکند تا دو ساعت از شب گذشته که نسیم روان پرور شمالی بسری بسیار
 نازکی بجنبش می آید که بے چادر شب که بر روی یکشند کس را خواب نمی آید
 و در بعض سنوات گرمی روز با فراط میرسد و در ازمنه سابقه معمول چنین بود
 که در باب دول خانهای گلین مرتفع که اطراف آن کشاده باشند و آفتاب
 بان نرسد میساختند و روزهای بسیار آن فرامیدادند و آن روزها را
 بگیاه خار شتر مسدودی نمودند و آب بان می پاشیدند هوای سرد با عدالی
 میرسد که در اینجا بارام بسری برونند و آنخانه را گلستان و حسن خانه گفتندی
 و سایر الناس لشکافهای رودخانه و چرخا بهاد دفع حرارت گرما می نمودند کنون
 آن قسم خانه نامسوخ است و رسم است که در خانه شبستان حضری نمایند

موع تبلیف و در
 ما اسناد لغت تالیف
 برایت

موسم تابستان

و کم خانه ایست که شبستان متعددند داشته باشد و در آن گرمی بآن شدت
بدون بالا پوش در آن شبستانها نمی توان خوابید و شبستان شوشتر بخوبی که
در سایر بلاد سقف گنچ و سنگ است نیست بلکه خانه ایست که از کوه کلندبری
میکنند و در تمام آن شبستان که در زیر عمارت یا صحن خانه واقع شده است جای
سنگ ساروج باشد نیست و در دیوار و سقف اطاق یا ایوان و هر چه متعلق
بشبتان باشد همه را کلندبری کرده اند و در بعضی جاها از یک پارچه سنگ اند
و این قسم شبستان را در آنجا شوادان گویند یعنی مکان خانه کوچک و در بعضی از
شبستانها بادگیر است عالی که هوا در تمامی خانه از آن بادگیر میسرید و سابقا که آنجا
داربان بود هر کس در خانه خود از رو و خانه نهری احداث کرده بود که آب بخانه او
می آمد و شبستانها نیز آب از همان قنوات می بردند با اینکه هوای شبستانها
محددی سرد است که در آن عین نظر بآن گرمی بی بالا پوش خواب نمی آید رطوبت
در آن خانها مطلقا نیست و هندوانه که در آن فصل در آن دیار بهم میسرند در جا
دیگر ندیده ام و هوای پائیز و موسم خریف کیفیتش که بسیار است و هوا از مستان
آنجا با اعتدال و مردم محتاج به شستن و خوابیدن گرمی خانه و سوختن بخاری نمیند
و همان قدر که بخرما آتشین روشن نمایند نفع از ایت بسیار میشود و برون باران
بندرت بلکه معدوم حقیر ندیده ام که برون باریده باشد بعضی از معتدین از قبیل

موسم پائیز
وزستان

تاریخ بیان می نمودند که در سده فلان برف بارید آری آبها در ظروف و ادواتی
 در اکثر شبها زمستان بسته می شوند و باران در موسم زمستان ساک دو ماه می آید
 آنهم بسیار کم و گاه باشد که در تمام موسم دو مرتبه باران کامل بیارود و سبب آنست
 آب و هوا بهمان دو باران زراعت نیکو بعمل آید و در اکثر سنوات خشک سالی است
 که تمامی زراعات سوزته میشوند و چیزی بدست نمی آید اما زارعین را غنوری در عزم
 و قصور در اعتقاد راه نمی باید بلکه باعث زیادتی توکل آنها میشود و مردم آن ملکه
 اکثر بصفات مردی و مردمی درست گفتاری و حیا و عفاف و پرهنرگاری از
 حقوق الناس موصوفت اند مساجد و مدارس اجسادت و طاعت حق طلبان
 معمور و آبادان و در کولاً با اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم و تبرکات از
 اعدای دین شمره در رانند و باین سبب آن شهر را دارالمومنین خوانند
 شجاعت و کریم و سخاوت و کوچکی دلی همه را فطره و ذاتی است و خرد و بخل
 و جبن و خود پسندی و تاسف مافات را ندانند و بخاطر نیارند در وسیله
 و قناعت کیشی از خصایل جمیل آن مردم است و مسکرات و مغتبرات
 بلکه معاجین مفرجه را وجودی نیست و بهم نمیرسند بسلسله سادات کرام
 و مشایخ عظام و زیاده و عباد اعتقادی عظیم دارند و هر چه دسترس داشته باشند
 و توانند در خدمت گذاری این سلسله علییه از مالیت و خدمت بدین

و تمام مردم شکر

خود را احاطه ندارند و با مردم غریب از هر دیار که وارد شده با شتاب پراقت
و شفقت و مهر با منته پیش آیند که در آن نواح مردم شوشتر را غریب و دوست
گویند زبان و محاورات بومی فارس و فرس قدیم مخلوط بعربی
و فارس از عراق مجسم است با اندک تخریبی که کلمات را و هند همیشه
منشأ افاضل علماء و مستعدان دین پرور و شعرا بے عالی مقدار
نام آورده است چنانکه ذکر بر بنی از آنها بمقام خود خواهد آمد و قوت
غالب مردم آن دیار گندم و گوشت است **فصل** از عهد پادشاه
گیتیستان شاه عباس صفوی انارالله برهانه که بنابر بعض مصالح
سلطنت رسم حیدری لغت را در هر یک از بلاد ایران شیوع و باین
سبب الی الآن در ایام هرج و مرج انواع فتنه و فساد بوقوع می آید شوشتر
شوشتر را نیز دو محله نمودند دستوا و کرکر و هر یک ازین دو محله مشتعل بر
محللات جزو و دستوا نه محله است و کرکر هفت و محللات کوچک دیگر نیز
هست که از توابع این محللات اند و ذکر آنها باعث اطناب است
اعاظم محللات دستوا که لغتی خانه اش نیز گویند نه محله کما فصلت
اعاظم محللات کرکر که حیدری خانه اش خوانند هفت محله کما فصلت
موکھی سید صالح و کان سید سید محمد شاه **عبدالله بالوزیر**

علامت شوشتر

شاهزید سید قاسم میدان شیخ دکان شمس سادات کا کا عیدی
 کوزه گران اشکفت بیان قبلی طراحان دروازه و بعض ازین محلات
 کیزه بناران اشکفت بفرس قدیم شکاف را گنبد
 که زبان عوام تصحیف آن لفظ مشهورست بالاسی آن بهمان زبان عامیانه بسرخ
 نوشته تا اگر کسی بآن زبان بگوید مشتبه نماند و محلاست که قریب بدروازه
 عسکرانند آنها را دستوا و آنچه قریب بدروازه کرکراند کرکر خوانند و لفظ
 دستوا عربی فصیح است صاحب قاموس جمعی نویسد که نام قصبه ایست از شهر
 و اینکه بعضی دست آباد و دشت آباد گزینند و نویسند اشتباه است
 و ممکن است که درازمنه سالونه دستوا دبی بوده است متصل شهر بعد از آن
 رفته رفته داخل شهر شده است و بهمان اسم مانده است و مردم حیدری خانه
 چون بکنار رود رود و آنکه بودند هر کس خانه خود کرگری نصب کرده بود که
 آب از رودخانه میکشید باین سبب آنجا کرکر گویند اینست آنچه مورخین
 در وجه تسمیه آن محله بکرکر نوشته اند و آنچه خاطر قاصر میرسد اینست که چون کرکر
 بلغت فرس قدیم بمعنی تخت پادشاهان را نام قصبه ایست از آذربایجان
 و در آثار یونانیان است که اسکندر رومی بعد از و سلاطین یونان که
 چندی در ایران فرمان فرما بودند همواره تابستان را در همدان
 و زمستان را در شوشتر بسر می بردند و بعد از سپری شدن دولت ایشان